

# آداب گفتگو

تألیف: شیخ دکتر عائض عبداللہ القرنی  
ترجمہ و تخریج احادیث: پدram اندایش

## مقدمه:

شکر و ستایش برای الله است و صلوات و سلام بر رسول الله و بر آل و اصحابش و کسی که با او دوستی نماید و اما بعد:

چقدر به گفتگو نیاز داریم؟ زی را آن راه فهم مسائل و راه رستگاری و درب اتفاق نظر می باشد.

گفتگو دارای ادلبی شرعی می - باشد که گفتگو کنندگان بلید به آن عمل کنند؛ تا آن که گفتگوی آنها

نتیجه دهد و از آسانترین و  
نزدیک‌ترین راه به حقیقت برسند.

در این مطلب، مسائلی برای  
دوست‌داران گفتگو و کسانی که  
خواهان آن هستند، بیان شده  
است. از الله تعالی می‌خواهم تا  
توسط آن نفع برساند.

دکتر. عائض القرنی

## ادب گفتگو:

کلمه‌ی گفتگو، کلمه‌ای زیبا و رقت‌انگیزی می‌باشد و دلیلی بر تفاهم، شراکت و همانندی می‌باشد. الله سبحانه و تعالی آن را در کتاب بزرگش آورده است و می‌فرماید:

﴿قَالَ لَهُ صَاحِبُهُ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ﴾  
[الکهف: 37] (دوست او در حالی که با او گفتگو می‌کرد، به او گفت:)، همچنین می‌فرماید: ﴿وَاللَّهُ يَسْمَعُ تَحَاوُرَكُمَا﴾ [المجادله: 1]

(و الله گفتگوی شما را می‌شود)؛

[این آیه] در روزی [نازل شد که]

پیامبر ﷺ با زنی ضعیف و فقیر

گفتگو

می‌نمود و آن زن از شوهرش

شکایت داشت و الله - شنیداری

او آسمانها و زمین را در بر گرفته

است و در بالا بودن خود دارای

جلال است - این گفتگو را شنید.

ما به گفتگو نیاز داریم تا بعضی از

ما متوجهی منظور بعضی دیگر

شویم و با یکدیگر گفتگو نماییم و  
 با دیگران نیز سخن بگوییم. با  
 فرزندان خود گفتگو کنیم مثل  
 لقمان علیه السلام: ﴿يَا بُنَيَّ﴾ [لقمان: 13]  
 (ای پسرکم!) یا با اهل کتاب  
 گفتگو کنیم: ﴿قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ  
 تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ  
 أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ﴾ [آل عمران: 64]  
 (بگو: ای اهل کتاب، بیایید به  
 سوی سخنی که بین ما و شما  
 یکسان است و [آن این است] که

غیر از الله [تعالی] را عبادت  
نکنیم). همچنین با مشرکان گفتگو  
کنیم: ﴿وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ  
اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ  
اللَّهِ ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ﴾ [التوبة: 6] (و  
اگر یکی از مشرکان از تو پناه  
خواست به او پناه بده تا کلام الله  
[تعالی] را بشنود، سپس او را به  
محل امن خودش برسان).

نتیجه‌ی گفتگو رسیدن به حق  
است. کسی که بخواهد به حق

برسد و هدف او حق باشد، توسط  
 آن به نزدیکترین و نیکوترین  
 شکل به حق می‌رسد. آن راهی  
 واضح است که همان روش  
 گفتگویی است که رسول ﷺ قبل از  
 آن که شمشیر بردارد، آن را انجام  
 می‌داد. الله سبحانه  
 می‌فرماید: ﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا  
 بِالْبَيِّنَاتِ﴾ [الحديد: 25] (همانا ما  
 فرستادگان (رسولان) خود را با  
 روشنی‌ها فرستادیم). قبل از آن

که آنان را با شمشیرهای برنده و  
نیزه‌های تیز بفرستد، آنان را با  
نشانه‌ها و روشنی‌ها می‌فرستاد.  
همان گونه که ابن تیمیّه رحمه الله  
گفته است: پیامبران با حجت‌ها و  
برهان‌ها برانگیخته می‌شدند و بعد  
از آن بود که اختلاف پیش می‌آید.  
الله سبحانه

می‌فرماید: ﴿وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ \*  
إِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ وَلِذَلِكَ خَلَقَهُمْ﴾  
[هود: 118, 119] (و همواره با

هم اختلاف دارند \* مگر کسی که پروردگارت او را رحمت کرده باشد، و برای این آنان را آفریده است). گفته شده است که حرف لام در اینجا برای قصد و سبب همان طور که بعضی از مفسران گفته‌اند، نمی‌باشد. بلکه فقط برای صورت آورده شده است. گفته شده است: الله سبحانه و تعالی آنان را آفریده است و در مفاهیم و بخشش‌ها تنوع ایجاد نموده است

و در پس آن در آن اختلاف پیش  
آمده است و بلید اعتراف کنیم که  
گریزی از ایجاد اختلاف نظر در  
امت وجود ندارد و آن اختلاف  
نظر دو نوع می باشد:

أ- اختلافی که از نوع تنوع

است: آن مواردی است

که در فروع اختلاف

وجود دارد و نه در اصول

و در جزئیات می باشد و

نه در کلیات.

ب- اختلاف تضاد: لی بن در

موارد نکوهی ده است. الله

سبحانه و تعالی می -

فرماید: ﴿وَلَا تَكُونُوا

كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا

مِّنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ

وَأُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ

عَظِيمٌ﴾ [آل عمران:

105] (و از کسانی

نباشد یکدیگر که فرقه فرقه

شدند و اختلاف پیدا

کردند، بعد از آن که  
برایشان روشنی آمد و  
برای آنها عذاب بزرگی  
خواهد بود)، آنان کسانی  
هستند که در امور قطع می،  
ثابت و اصول اختلاف  
نظر دارند و این اختلاف  
نکوهیده می باشد.

باید دانسته شود که حق واضح و  
آشکار است و آن به مانند  
خورشید می باشد و در آن

اختلافی وجود ندارد، مگر توسط  
کسانی که بیمار و مریض می‌باشد،  
متنبی گفته است:

وکیف یصح فی الاذهان شیءٌ  
إذا احتاجَ النهارُ إلى دلیلٍ  
و چگونه می‌شود در ذهن‌ها  
چیزی درست باشد، وقتی برای  
اثبات روز بودن احتیاج به دلیل  
باشد.

اگر کسی دلیلی خواست برای آن  
که حالا روز است، شما می‌گویید:

«این خورشید است که در آسمان  
است.» ممکن است به شما گفته  
شود: «این خورشید نیست بلکه  
خیمه است!» باید توجه داشت که  
این گفتگو  
نمی‌باشد و چندین شخصی اهل  
گفتگو نیست، پس وقت خود را  
برای او به هدر ندهید. اما گاهی  
برای گفتگو، احتیاج به بحث  
وجود دارد و در این حالت اشتباه  
در اختلاف پذیرفته می‌شود. چندین

شخصی کسی است که بلید با او  
گفتگو نمود. بر شماست - ای  
برادر گرامی ام - بله را قبل از  
خیر قرار بده و حتی با دشمن  
گفتگو کن! ابن مبارک گفته است:

وقتی همنشین کنی کسی با کسی  
همنشینی کن که اهل عفت، حیاء  
و کرم باشد. اگر نه بگویی او نه  
می گوید و اگر بله بگویی و بله  
می گوید.

پس بر ماست که وقتی می خواهیم  
گفتگو کننده با ما را به بله گفتن  
برسانیم، باید بدانیم که او بله بگوید.  
معنای این بله گفتن، نزدیک بودن  
او به ما است و این که قلب او به  
قلب شما نزدیک می باشد و جان  
او به جان شما نزدیک است، و می  
باید بر حذر بود که نه نگوئیم. اهل  
علم گفته اند: بر شماست که به  
گونه ای گفتگو کنید که نفر مقابل  
کم کم در بیشتر مسائل با ما همراه

شود. پس بلیه د با اصولی که بین  
شما مشترک ه ی باشد، شروع  
نمایید. بگویید: آید ا تو انسان  
نیستی و من انسان نم ی باشم؟ او  
می گوید: بله. می گوید: آید ا من بر  
تو حقی ندارم - به لین معنا که  
انسان بر انسان حقی دارد -؟  
ه ی گوید: بله. ه ی گوید: آید ا  
شایسته نمی باشد که به من احترام  
بگذاری و من به تو احترام  
بگذارم؟ ه ی گوید: بله. ه ی گوید:

آیا تو دارای عقل نیستی و من  
درون و عقل تو را خطاب قرار  
می‌دهم و آیا من دارای عقل  
نیستم و تو عقل و درون مرا  
خطاب قرار می‌دهی؟ می‌گوید:  
بله. این چنین است که مسافت  
طولانی را طی می‌کنی ولی اگر از  
اول نه بگویی، دیوار گفتگو خراب  
می‌شود و در این زمان است که  
گفتگو با شما ادامه نمی‌یابد و در  
اینجا است که آن شخص بر ضد

ما می شود و از اول راه با دشمنی  
با ما برخورد می کند. بعضی از  
فرهنگیان گفته اند: کلمه ی لا(نه)  
باعث تکان خوردن نوزده عضله  
در صورت می شود و با گفتن آن  
صورت گرفته می شود و پیشانی  
جمع می گردد و ای کلمه ی نعم(بله)  
باعث باز شدن چهره و شادی  
می گردد و گشادگی سه پینه ایجاد  
می شود و توسط آن جوابی نیکو  
به شکر الله تعالی داده می شود.

## آداب گفتگو:

در اینجا سه یزده مورد از آداب  
گفتگو را بیان می‌دارم:

1- اخلاص داشتن و بی‌تعصب

برخورد کردن:

بر گفتگو کننده واجب است که از  
تعصب خالی باشد؛ زیرا بعضی بر  
فرقه، مذهب و فکرشان تعصب  
دارند و از شما چیزی را قبول  
نمی‌کنند و می‌خواهند که قبل از  
آن که با شما مناقشه کنید یا دلیلی

را از شما قبول کنند، شما تسلیم  
آنها شوید. او خودش را معصوم  
می‌بیند، بدون آن که ادعا کند که  
معصومیت برای پد امبران است.  
می‌گوید: «بر تو واجب است تا  
نصیحت‌های مرا بشنوی و با من  
توافق کنی. زی را الله تعالی مرا بر  
راه درست قرار داده است و مرا  
هدایت نموده است و به من توفیق  
رسیدن به حق را داده است».  
سخن گفتن او به مانند آن است که

شما را با آهن و آتش امر می-  
نماید. این امر صحیح نمی‌باشد و  
واجب است که شخص بداند که  
خود دارای استنباط است و در  
استنباط خود اشتباه نمی‌کند و  
طرف مقابل نیز از استنباط نمی‌کند و  
او نیز در استنباط خود دارای  
اشتباه می‌شود. امام شافعی رحمه  
الله سخن بزرگی دارد که گفته  
است: نظر درست ممکن است  
دارای اشتباهی در آن باشد و نظر

طرف مقابل که خطاهای باشد،  
ممکن است دارای موارد درستی  
باشد. همچنین وی رحمه الله گفته  
است: با کسی بحث نمی‌کنم، مگر  
آن که دوست دارم که الله تعالی  
توسط زبان او حجت را بر من  
تمام کند. او دشمنش را نیز با  
میانه‌روی دعوت می‌داد.

همچنین امام شافعی گفته است:  
کسی که با من گفتگو می‌کند و  
حق را قبول می‌نماید، در نزد

بزرگ می‌شود و کسی که حق را  
رد می‌کند، از چشم می‌افتد. ولی  
هدف ما حق است و یکسان است  
که از زبان شما جاری شود یا از  
زبان خودم. کسی که حق را به تو  
می‌گوید، واجب است که از او  
قبول نمایی و این یکسان است که  
آن شخص بزرگ باشد یا کوچک،  
با عزت باشد یا حقیر و زن باشد  
یا بچه؛ همان گونه که عمر رضی الله عنه  
گفته است: «زنی درست گفت و

عمر اشتباه کرد» و گفته است: زن  
گمراه مؤمن و یکی از پیش‌بینیان  
می‌گفت: «بینی مرا با حق به زمین  
مالید».

## 2- بیان حجت:

کسی که دارای دلیل است، قوی  
می‌باشد. امام شافعی رحمه الله  
گفته است: «کسی که حدیث حفظ  
کند، حجت آوردن او قوی می‌شود».  
وای اگر انسان با سخنی  
گشاده، عاطفی و انشائی سخن

بگوید و آن را گفتگو با مردم و بحث با آنها بداند، این صحیح نمی‌باشد. بلکه حجت امری عقلی و قطعی یا نقلی و صحیح است. بر کسی که ادعای درست بودن دارد، دلیل آوردن واجب است و بر نقل کننده‌ی [حدیث] صحیح بودن آن لازم می‌باشد. اگر خواستید درباره‌ی مسأله‌ای بحث کنید، به مانند مسأله‌ی حجاب یا وسط بودن در اسلام بر شما واجب

است که حجت بیاورید و لین عمل را با آرامش انجام دهید. انسان باید بداند که حجت آوردن، بلند کردن صدا و گردن کلفتی نمی‌باشد و انسان به مانند گاو نر نیست. بلکه فقط انسان شخصی است که دارای احترام و فطرت سالمی می‌باشد که حق را قبول می‌کند و لین احترام وقتی زیاد می‌شود که آن شخص از رشد یافتگان باشد. پس امر مورد پسند

همان آوردن حجت و دلیل برای  
 مردم است. الله سبحانه و تعالی  
 می فرماید: ﴿قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ  
 كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾ [البقره: 111] و  
 [النمل: 64] (بگ و: اگر راستگو  
 هستید، دلیلتان را بیاورید)،  
 همچنان بین الله سبحانه و تعالی فرماید:  
 ﴿قُلْ فَأْتُوا بِالتَّوْرَةِ فَاتْلُوهَا إِنْ كُنْتُمْ  
 صَادِقِينَ﴾ [ال عمران: 93] (بگو:  
 تورات را بیاورید و آن را بخوانید،  
 اگر از راستگویان هستید).

همچن ین پی یمبر ﷺ فرموده است:  
 «تعالوا ب التوراه نقرا وایاکم»  
 (تورات را بیاورید و ما و شما آن  
 را بخوانیم). وقتی آن را آوردند،  
 پی یمبر ﷺ آن را با احترام با بالش  
 خود حمل نمود. پس وقتی  
 مخالف شما به نزدتان آمد و  
 خواست با شما سخن بگوید، به او  
 بگوید: برای من دلیلی بی اور تا  
 درباره ی آن با هم مناقشه کنیم.  
 خشمگین مشوید! صدایتان را بلند

نکنید! ولی بعضی از مردم به دلیل آن که فکر و حجت آنها ضعیف است و بصیرت و دلیل آنها کم می باشد، با صدای بلند و با ترش رویی شروع [به سخن گفتن] می - نمایند، سپس شروع به ناسزا و دشنام دادن می کنند و این امر آنها هیچ جایی در گفتگو ندارد.

### 3- سالم بودن از تناقض گویی:

برای گفتگو کننده واجب است تا قسمتی از سخنش با قسمتی دیگر

تناقض نداشته باشد؛ بعضی از  
مردم هستند که به علت کم بودن  
بصیرت در سخن آنها تناقض  
گویی وجود دارد، به طور مثال  
سخن مشرکان بود که درباره‌ی  
رسول ﷺ می‌گفتند: او ساحر و  
دیوانه است و این امر صحیح  
نمی‌باشد، زیرا ساحر از باهوش -  
تیرین مردم  
می‌باشد، زیرا سحر و جادو مرکب  
از هوش، زیرکی، فریب و بزرگ

بینی است، ولی دیوانه دارای عقل  
 نمی‌باشد، پس چگونه ممکن است  
 که در یک شخص جادوگری و  
 دیوانگی یکجا جمع شود؟! لین  
 تناقض گویی در دلیل آوردن  
 می‌باشد، الله سبحانه [از زبان آنها]  
 می‌فرماید: ﴿سَاحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ﴾  
 [الذاریات: 39] (جادوگر یا دیوانه  
 است) این سخنی متناقض می‌باشد  
 یا آن که گفته بودند: ﴿سِحْرٌ  
 مُّسْتَمِرٌّ﴾ [القمر: 2] (جادویی با

استمرار است) و این در حالی  
 است که در اصل جادو مستمر  
 نمی‌باشد و همه‌ی عاقلان دنیا  
 می‌دانند که جادو استمرار نمی‌یابد  
 و اگر استمرار داشت دیگر جادو  
 نمی‌باشد. الله سبحانه و تعالی در  
 این باره به آنها سخره گفته و آنها  
 را رد می‌نماید و می‌فرماید: ﴿وَإِنْ  
 يَرَوْا آيَةً يُعْرِضُوا وَيَقُولُوا سِحْرٌ  
 مُّسْتَمِرٌّ﴾ [القمر: 2] (و وقتی آیه‌ای  
 را می‌بینند، روی برمی‌گردانند و

می‌گویند: سحری با استمرار  
است).

پس چگونه امکان دارد سحر و  
جادو استمرار داشته باشد؟!

همچنین او می‌فرماید: ﴿وَمَا

صَاحِبِكُمْ بِمَجْنُونٍ﴾ [التکویر: 22]

(و همنشین شما دیوانه نمی‌باشد)

[آنها در حالی به او نسبت دیوانه

می‌دادند] که تمامی امانتهای که به

او صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سپرده می‌شد را به صاحب

آن بر می‌گرداند.

4- ادعای انسان این نباشد که

سخن او حجت است:

بعضی از مردم دعوت دادن از

طرف خودشان را حجت می‌دانند.

می‌گویند: هر زمان که من سخن

بگویم این سخن حجت و دلیل

می‌باشد، خودشان را تزکیه یافته

فرض می‌کنند و بعضی از آنها

طول عمر خود را دلیل قرار می‌-

دهند، می‌گویند: چهل کتاب تألیف

کرده‌ام و فلانی و فلانی مرا دیده‌-

اند و شکر خدا حق همیشه همراه  
من است. این درست نمی‌باشد و  
انسان پیمانبری معصوم نمی‌باشد.  
کسانی هستند که بعد از هفتاد سال  
عمر گمراه می‌شوند و درست  
بودن ربطی به عمر و سن ندارد.  
جوانی به نزد عمر بن عبدالعزیز رضی الله عنه  
رسید و خواست قبل از مردم  
سخن بگوید. به او گفت بنشین!  
در اینجا مردمی هستند که سن  
آنها بیشتر از تو می‌باشد، آن

جوان گفت: ای امیرالمؤمنین اگر  
امر به سن مربوط می‌شد، افراد  
دیگری در بین مسلمانان وجود  
دارند که از توبه به خلافت  
شایسته‌تر می‌باشند [و سن آنها  
بیشتر از توست]. عمر بن  
عبدالعزیز لبخندی به او زد و  
سخن او را تأیید نمود؛ زیرا لید بن  
سخن حجت بود. در آن زمان سن  
عمر بن عبدالعزیز چهل سال بود  
و لید بن در حالی بود که در بین

مردم افرادی وجود داشت که سن  
آنها نود یا صد سال بود، ولی آنها  
ادعای خلاف نداشتند و خلافت به  
عقل، علم و ایمان می‌باشد.

5- اتفاق نظر داشتن بر امور  
مُسَلَّم:

اصول چیزی است که در آن نبلید  
مناقشه و گفتگو نمود. در بین  
ملت اسلام اموری وجود دارد که  
ثبت شده می‌باشند و شایسته‌ی  
نمی‌باشد تا در مناقشه دربارهی

آن اصول ثابت شده، وقت خود را  
تلف کنیم. اموری مثل الوهیت الله  
سبحانه و تعالی شایسته بودن او -  
در بالا بودن خودش جلال دارد -  
به پرستش شدن و عبودیت و این  
که محمد ﷺ فرستاده‌ی الله می‌باشد  
و این که ارکان اسلام پنج تا است  
و نماز ظهر چهار رکعت می‌باشد.  
این امور قطعی و ثابت شده می‌-  
باشند و امت بر آن اجماع دارند.  
بحث کردن درباره‌ی آنها در ذهن

مردم تشویش ایجاد نمی‌کند و  
توسط آن وقت ما و دیگران تلف  
می‌شود. این امر صحیح نمی‌باشد؛  
زیرا گفتگو فقط در مسائلی که  
مردم درباره‌ی آن اختلاف نظر  
دارند، درست می‌باشد، مثل  
مسأله‌ی «حجاب»، به طور مثال  
درباره‌ی حجاب صورت اختلاف  
وجود دارد و این امری است که  
اختلاف نظر درباره‌ی آن قبول  
می‌شود و انسان نبلید بپندارد که

لین امر از امور قطعی بوده و  
اختلاف درباره‌ی آن قبول نمی‌شود.  
قول صحیح لین می‌باشد که  
حجاب صورت واجب است، ولی  
ما نمی‌خواهیم درباره‌ی مشروعیت  
اصل حجاب صحبت کنیم که لین  
امری قطعی می‌باشد و بلکه می‌-  
خواهیم درباره‌ی حجاب صورت  
صحبت کنیم که این امری است که  
در آن بین اهل علم اختلاف نظری  
قوی وجود دارد. لین امر را ابن

جریر طبری در سوره‌ی نور بیان  
نموده است. پس کسی که می-  
خواهد گفتگو نماید، باید در  
مسائلی گفتگو نماید که اختلاف  
نظر و بحث درباره‌ی آنها قابل  
قبول می‌باشد و این اختلاف،  
اختلاف تنوع است؛ به مانند دعای  
استفتاح نماز، تشهد و بسویاری از  
مسائلی که در کتابهای فقهی وجود  
دارند و دارای انواعی می‌باشند.

## 6- گفتگو کننده بلید اهل گفتگو

باشد:

برای گفتگو به نزد کسی نروید که  
به جهل، بی فکری و نادانی مشهور  
باشد؛ زیرا آزار دیدن در چنین  
راهی بیشتر از منفعت آن می باشد.  
شما را جلوی مردم گرفتار می -  
کند، گاهی به شما بی احترامی  
نموده و گاهی خودش و مسلمانان  
را آزار می دهند. تا آنجا که شاعر  
جاهلی گفته است:

وأعرض عن سبِّ الكَرِيمِ ادخاره  
واعرض عن شتم اللئيم تکرما  
و از دشنام دادن شخص گرامی  
خودداری می‌کنم چون توسط آن  
خوار می‌شود و از دشنام دادن به  
شخص پست خودداری می‌کنم  
چون باعث گرامی داشت او می‌-  
شود.

می‌گوید: من به شخص گرامی  
دشنام نمی‌دهم، زیرا در این  
صورت باعث خوار شدن او می‌-

شوم و شخص پست به من دشنام  
می‌دهد، زی را او آبرویی ندارد که  
جلوی او را بگیرد. پس اهل  
گفتگوی حقیقی همان اهل علم،  
اهل بصیرت و اهل عقل می‌باشند.  
با تعصب برخورد نکردن و طلب  
حق امری شناخته شده از طرف  
آنها می‌باشد، ولی اگر نزد شخص  
نادان بروید و خودتان و آبروی  
خودتان را در برابر او قرار دهید،  
او هرگز آبروی شما و آبروی

خودش را حفظ نمی‌کند. اهل  
گفتگو شناخته شده می‌باشند و بر  
ما واجب است که اگر خواستیم با  
دیگران گفتگو نماییم، آنها را در  
بین علمای صالح، عمیق‌نگر و  
استوار در علم انتخاب کنیم. ابن  
تیمیه رحمه الله گفته است: بعضی  
از اهل بدعت وقتی می‌خواهند با  
اهل سنت بحث کنند، با افراد  
ضعیف آنها گفتگو می‌نمایند؛ در  
اینجاست که آن شخص عوام

می‌پندارد که حق با آن بدعتگذار  
می‌باشد و با آن بدعتگذار همراه  
می‌شود، زیرا آنها با افراد ضعیف  
بحث می‌کنند. پس بر ما واجب  
است برای آن که بتوانیم با گفتگو  
بحث نماییم، باید تا آنجا که می‌-  
توانیم، خود را قوی کنیم و قدرت  
داشتن در گفتگو را این است که از  
افراد قوی امت باشیم.

7- نزدیک بودن و دور بودن از  
حق نسبی است:

امور نسبی می‌باشند و همیشه امر  
صد در صد نمی‌باشد: این گونه  
نباید باشد که شخصی در تمامی  
امور با من اتفاق نظر داشته باشد  
و در این صورت او را برادر خود  
گرفته و با او دوستی نمایم و بعد  
از هر نماز او را دعا کنم و یا آن  
که مخالف من، همان دشمن من  
می‌باشد و از او بیزار هستم و بر  
علیه او دعا می‌کنم، خیر، هرگز  
این گونه صحیح نیست! ابن قدامه

در المغذی گفته است: «اهل علم کسی را که در مسائل اختلافی با آنان اختلاف پیدا کند را زشت کردار معرفی نمی‌نمایند». ابن تیمیّه نیز گفته است: «صحابه رسول ﷺ در مسائلی با یکدیگر اختلاف پیدا می‌کردند، ولی این باعث نمی‌شد تا بعضی از آنها بعضی دیگر را تکفیر کنند و بعضی از آنها برای مسائل اختلافی با بعضی دیگر بجنگند و [با وجود

اختلاف نظر] پشت سر هم نما  
می خوانند». ممکن است در  
چهار مسأله یا پنج مسأله شخصی  
با من اختلاف نظر داشته باشد،  
ولی من برادر او می باشم و او  
برادر من می باشد و پشت سر هم  
نماز می خوانیم. این امری درست  
و شناخته شده، نزد اهل مذاهب  
چهارگانه می باشد. احناف،  
شافعی ها، مالکی ها و حنابله در  
مسائل مورد اختلاف، مسأله را

صد در صد نمی بینند. پس در  
اختلاف ورزیدن با مخالفت راه  
وسط را انتخاب نما! اگر در  
مسائلی با تو اختلاف نظر داشته  
باشد، این تمامی نظر او نمی باشد،  
بلکه مسائلی وجود دارد که  
اختلاف نظر درباره‌ی آنها قابل  
قبول است. تمامی رنگها سیاه و  
سفید نمی باشند، بلکه در بین آنها  
خاکستری و بنفش نیز وجود دارد؛  
این چنین است که مسائل صد در

صد یا صفر درصد نمی باشند، بلکه گاهی شصت درصد و گاهی چهل درصد می باشند. الله وَعَلَيْكُمْ آن را این گونه بیان می فرماید: ﴿لَيْسُوا سَوَاءً﴾ [آل عمران: 113] (اهل کتاب [یکسان نیستند]. در بین آنها بعضی نزدیکتر و بعضی دورتر می باشند. مسیحیان از یهودیان به حق نزدیکتر می باشند. اجناس و اهل ادیان یکسان نیستند، ولی باید در نظر داشت که کسی که با

شما بحث می‌کند، با شما اختلاف  
نظر دارد و اگر به ده درصد تفاهم  
برسید، شما پیر روز شده‌اید؛ بعضی  
از مردم می‌خوانند در هنگام  
دعوت به رقم نهایی برسند و این  
صحیح

نمی‌باشد؛ بلکه آنچه الله وَعَلَّمَ در آن  
آسانی قرار داده است را قبول  
کنید و قسمت سخت آن را ترک  
نمایید! امام شافعی رحمه الله به  
کسی که با او در مسأله‌ای اختلافی

بحث می نمود، گفت: «آیا حق لین نمی باشد که برادر بمانیم، حتی اگر در مسأله ای اختلاف نظر داشته باشیم؟» گفتند: بله، او گفت: پس ما برادر هستیم. لین ماجرا در سیره ی او وارد شده است.

### 8- تسلیم شدن در برابر نتایج:

وقتی گفتگو کنندگان در بحث به نتایجی می رسند، بر کسی که اشتباه کرده است، واجب است تا تسلیم نفر مقابل شود و لین از در

پی حق بودن می باشد. عبد  
الرحمن بن مهدی گفته است:  
«اهل خیر و اهل سنت آنچه که  
برای آنهاست و آنچه که بر علیه  
آنان است را می نویسند، ولی اهل  
بدعت فقط آن چیز را می -  
نویسند که به نفع آنان باشد».  
کسی که در پی حق می باشد، در  
برابر نتایج تسلیم می شود؛ حتی  
اگر در مسأله ای متوجهی اشتباه  
خود شود. وقتی هدف من حق

می‌باشد، در برابر آن تسلیم می‌شود -  
شوم و به طرف مقابل می‌گوییم: الله  
تعالی به تو پاداش خیر دهد. کسی  
که این گونه باشد، شخصی با  
اخلاص و اجر گرفته می‌باشد،  
ولی کسی که تکبر نماید - پناه بر  
الله - حق را نمی‌خواند و  
نمی‌خواهد که تسلیم شود و او  
شخصی گمراه و شرّ  
می‌باشد. پیامبر صلی الله علیه و آله در صحیح مسلم  
فرموده است: «الْكِبْرُ بَطْرُ الْحَقِّ»

وَعَمَطُ النَّاسِ»<sup>۱</sup> (غرور، رد کردن  
حق و خوار شمردن مردم ه ی -  
باشد). بَطْرُ الْحَقِّ: به معنای رد  
کردن حق ه ی باشد. پس تسلیم  
نتایج شدن واجب است و یکسان  
است که آن موافق گفتگو کننده  
باشد و یا بر ضد او باشد. در این  
صورت است که اتفاق نظر پیدا  
کردن در اولین جلسه آسان ه ی -  
شود. کسی که ببیند در گفتگو

---

<sup>۱</sup> - صحیح مسلم 275.

قوی شده است، بلید با کسانی که  
درباره‌ی مسائل اختلافی با آنان  
گفتگو می‌کند، اتفاق نظر بیابد و  
هدف همان رسیدن به حق و آنچه  
که نزد الله تعالی است، می‌باشد و  
این در صورتی محقق می‌شود که  
اگر حق با ما بود بر طرف مقابل  
واجب است تا از ما تبعیت کند و  
اگر حق با طرف مقابل بود، بلید  
ما از او تبعیت کندیم: ﴿وَإِنَّا أَوْ  
إِيَّاكُمْ لَعَلَىٰ هُدًى أَوْ فِي ضَلَالٍ

مُبِينِ ﴿سبا: 24﴾ (ویدا ما ویدا  
شما بر هدایت ویدا گمراهی  
آشکاری می‌باشیم). امر حتمی این  
است که حق با مؤمنان است.

### 9- به نیکویی گفتگو کردن:

از آداب گفتگو همان گونه است  
که علماء - مثل ابو حامد غزالی  
در احیاء - می‌گویند: در گفتگو  
نباید به شخص مقابل یا نسب،  
حسب و اخلاقش تعرض نمود و  
گفتگو فقط بلید حول آن مسأله‌ای

باشد که مورد گفتگو می‌باشد.  
بعضی از مردم هستند که گفتگو را  
ترک کرده و به گفتگو کننده با آنها  
به مانند دشمن حمله ور می‌شوند و  
می‌گویند: بی ادب، بخیل. این در  
حالی است که این سخن ربطی به  
موضوع گفتگو ندارد. به طور مثال  
درباره‌ی زکات حلی گفتگو می‌-  
شود و طرف مقابل  
می‌گوید: «تو به من احترام نمی‌-  
گذاری، پس چگونه با تو

مجالست کنم؟ بر تو واجب است  
که به منزلت من احترام بگذاری،  
ادب تو نسبت به علماء کم هی -  
باشد!» سوالی که مطرح است این  
است که این سخنان چه ربطی به  
زکات حلی دارد؟! بر شما واجب  
است که تمام مسائل را کنار  
بگذارید، مگر آن مسأله‌ای که  
مورد گفتگوی باشد و به نیکوی  
بحث نماید. ﴿وَجَادِلْهُمْ بَالَّتِي هِيَ

أَحْسَنُ ﴿[النحل: 125]﴾ (و با آنها

به نیکوترین شکل بحث نما!).

بهترین کار لین است که برای

دشمن لقب یا کنیه‌ای [نیکو] آورده

شود، حتی اگر مخالف ما بود، مثل

بگوییم: ای ابوفلان!<sup>۱</sup> به گونه‌ای با

او سخن گفته شود که سخن

---

<sup>1</sup> - در بین عرب برای احترام گذاشتن برای

شخص کنیه می‌آورند ولی در فارسی بهتر است با

آوردن کلمه‌ی «آقا» یا «آن جانبان» این عمل

صورت گیرد. (مترجم)

محترمانه و نیکو باشد و نزد مردم  
آن سخن نیکو باشد. کسی که به  
مردم احترام بگذارد، به او احترام  
می‌گذارند؛ بعضی از عوام عاقل  
درباره‌ی گفتگو و بحث در شعرها  
و قصاید می‌گویند: «مخالف تو به  
مانند خارپشت است، اگر جلوی  
خانه‌ی او قرار بگیری او آماده‌ی  
مقاومت است و بر تو تیغ پرتاب  
می‌کند، ولی اگر با سخن و دعوت  
نیکو با او برخورد کنی، خارج

می‌شود و آرام می‌گیرد و خود را  
در معرض آفتاب قرار می‌دهد و  
به نیکوترین شکل با شما گرم  
می‌گیرد، در این زمان است که  
می‌توان او را صید کرد». مثال  
کسی که با شما گفتگو می‌کند نیز  
این گونه است.

اسحاق نیوتن گفته است: هر  
عملی را عکس العملی است به  
اندازه‌ی آن و در خلاف جهت آن.  
وقتی انسان در گفتگو صدایش را

بالا ببرد طرف مقابل نیز صدایش  
را بالا می‌برد و کسی که به او  
احترام گذاشته شود، او به انسان  
احترام می‌گذارد و وقتی برای او  
کنیه \_\_\_\_\_  
می‌آورید، او نیز برای شما کنیه  
می‌آورد.

یکی از آنها وقتی با مخالفش  
بحث می‌کرد، می‌گفت:

اکنیه حین انادیه لاکرمه  
ولا القبه والسوءة اللقب

برای او کنیه به کار بردم تا او را  
در ندا دادن احترام بگذارم و او را  
به لقبی زشت لقب ندادم

كذلك أدبت حتى صار ادبي  
انى وجدت ملاك الشيمه الادب  
این گونه ادب شده‌ام تا آن که آن  
ادب من شود من نشانه‌ی راه و  
روش را ادب دانستم

هر اندازه که به مردم احترام  
بگذاری آنها نیز به تو احترام می‌-  
گذارند. سرور مخلوقات محمد بن

عبد الله ﷺ به مردم احترام می‌دهی -  
گذاشت. این امری فراتر از تاریخ  
است، پیامبر ﷺ بادیه نشینان را با  
کنیه‌ی آنها مورد خطاب قرار می‌دهی -  
داد و با آنها به نیکوترین شکل  
گفتگو می‌کرد.

## 10- تعیین وقت و زمان:

وقتی با شخصی گفتگو می‌نماید،  
گریزی نیست که بلید با او توافق  
نماید و به او بگوید: در مقابل  
من صبر کن و به سخنان من

گوش بده تا آن که سخنم تمام  
شود! من نیز صبر می‌کنم و به  
سخنان تو گوش می‌دهم تا آن که  
به پایان برسد، - به طور مثال -  
پنج دقیقه برای تو و پنج دقیقه  
برای من یا نیم ساعت برای تو نیم  
ساعت برای من، سخن مرا قطع  
نکن! من نیز سخن تو را قطع  
نمی‌نمایم؛ زیرا بعضی از مردم  
ظالم و ستمگر می‌باشند، سخن  
خود را به زبان می‌آورند در حالی

که مجال سخن گفتن را از شما می‌گیرند، وقتی می‌خواهید سخن بگویید، او شروع به سخن گفتن می‌نماید. ابن جوزی رحمه الله گفته است: ده شخص نادان خری را از بازان خریدند، می‌گفتند: نه نفر از ما سخن می‌گوید و یک نفر ساکت می‌ماند، ولی در اصل اسلام واجب است و در آداب ملت این آمده است که همان طور که طرف مقابل برای شما ساکت می‌شود،

شما نیز برای او ساکت شوید و  
لین امر از آداب گفتگو کنندگان  
است. چنین ادبی در نزد علمای  
سابق معاصر رحمهم الله به مانند  
آلبانی و دیگران وجود داشته  
است. آنان دارای ادب گفتگو  
بوده‌اند، بدین صورت که یکی از  
آنها ساکت می‌شد تا آن که سخن  
طرف مقابل به انتها می‌رسید و  
هرگز سخن کسی را قطع نمی‌-  
کردند. در هنگام سکوت به مانند

درختی می‌شدند که پرنده بر روی  
آن آتش‌پایانه ساخته است و وقتی  
سخن طرف مقابل تمام می‌شد،  
می‌گفتند: خیر، منظور این نمی‌-  
باشد و بعد از آن نظر خود را بیان  
می‌داشتند و این بعد از آن بود که  
وقت طرف مقابل به انتها می‌رسید.

**11-** به نیکویی ساکت شدن و

توجه کردن:

همین گونه است که بلید از کسی  
که با شما گفتگو

می‌نماید بخواهید که ساکت شده و  
به سخنان شما با دقت گوش دهد  
- این امر از ادب می‌باشد - و بر  
شما نیز واجب است تا وقتی با او  
گفتگو می‌نمایید به سخنان وی  
گوش دهید؛ زیرا بعضی از گفتگو  
کنندگان به نیکویی ساکت نشده و  
به سخنان شما توجهی ندارند.  
ساکت شدن و توجه نمودن به  
سخنان از نیکویی اخلاق می‌باشد.

ابوتمام خلیفه متوکل را مدح می نمود و می گفت:

وتراه یصغی للحدیث بقلبه  
وبلبهولعلله ادری به!

یکی از پیش پنیان می گفت: «قسم  
به الله من در برابر سخنی که ده بار  
آن را شنیده‌ام به مانند آن که  
دفعه‌ی اول آن را شنیده‌ام، ساکت  
می‌شوم و به آن توجه  
می‌نمایم». لیدن از روی ادب می‌-  
باشد. وقتی کسی سخنی می‌گوید

و ماجرای را برای شما بیان می‌-  
دارد که شما آن را در قبل شنیده-  
اید، بر شماست که با او به گونه‌ای  
برخورد نمایید که آن را در قبل  
نشنیده‌اید، بلکه این گونه وانمود  
کنید که آن را نشنیده‌اید و شما  
توسط آن به شگفت آمده‌اید. وقتی  
بیتی از شعر را می‌دانستید، به  
گونه‌ای رفتار نمایید که آن را  
نمی‌دانید، این از اخلاق مؤمنان  
می‌باشد و این در حالی است که

بعضی از مردم ترش روی باشند و چیزی را نمی‌خواهند مگر آنچه را که نزد آنها می‌باشد، بعضی از آنها ساکت نشده و به سخن شما هرگز توجهی نمی‌کنند، آنان را آشفته ذهن می‌بینید. چندین رفتاری احترام گذاشتن نمی‌باشد و بلید در زمان بحث و گفتگو چشم و دل ما متوجه شخص مقابل باشد؛ تا بدانند که شما به او احترام می‌-

گذارید و شما خواهان حق  
هستید.

در گفتگو از شوخی، اضافه گویی  
و مزه پراکنی خودداری کنید، زیرا  
این امر باعث می شود تا طرف  
مقابل فکر کند که شما او را تحقیر  
می کنید و شما قصد رسیدن به حق  
و حقیقت را ندارید.

بیان نمودم که حق، فریاد کشیدن  
نمی باشد؛ این در حالی است که  
بعضی وقتی نمی توانند دلیل محکم

بیاورند شروع به داد و فریاد می‌کنند، اما کسی که حق با او است با اطمینان خاطر و با دلایل آسان و با صدایی آرام و با وقار سخن می‌گوید، همان گونه که لقمان علیه السلام گفته است: ﴿وَأَقْصِدْ فِي مَشِيكِ وَأَغْضُضْ مِنْ صَوْتِكِ إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ﴾ [لقمان: 19] (و در زندگی ات میانه رو باش و صدایت را کوتاه کن! که

بدترین صداها، صدای الاغ ه ی -  
(باشد).

12- به گفتگو کننده احترام  
بگذارید:

گاهی شخص مقابل مسلمان است  
و شایسته ه ی باشد، حق مسلمانی  
او را بجا آورید؛ و ل ی گاهی  
مسلمان نم ی باشد، بلی د با چنین  
انسانی تعامل انسانی داشته باشد  
و به نیکوترین شکل بلی د با او  
وارد بحث شد. زیرا ل ی ن امور است

ما را به مردم نزدیک می‌کند. در  
زندگی محمد ﷺ حتی یک مورد بر  
خلاف این دیده نشده است و  
حتی یک کلمه‌ی ناجور از وی  
گفته نشده است. کتابی را به من  
معرفی کنید که محمد ﷺ یکبار  
گفته باشد: «ای الاغ!» یا «ای  
خوک!» و این در حالی است که  
امروزه این سخن را از مسلمانی  
می‌شنویم که به برادر مسلمان  
خود می‌گوید، آیا این اخلاق

پیدامبر گونه است؟! محمد ﷺ در  
زندگی نامه‌اش یک دشنام و یک  
فحش وجود ندارد و هیچ سخن  
بافته شده‌ای پیدامبری در  
صحبت کردن وی ﷺ وجود نداشته  
است. برای چه؟

زید را الله تعالی او را به نیکوترین  
شکل ادب نموده است و او ﷺ  
کاندید رهبری بشریت می‌باشد.  
اخلاق او ﷺ پندی برای تمامی  
انسانها می‌باشد و تمامی اخلاق

نزد او ﷺ می‌باشد. رفتار او با نیکویی، شجاعت و گرم همراه بود. از وقتی که او ﷺ مبعوث شده است، رفتار او ما را از خیدی کارها باز می‌دارد، پروردگارش به او می‌فرماید: ﴿وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾ [القلم: 4] (و همانا تو بر اخلاق سترگی می‌باشی).

در گفتگوی خود ﷺ بد زبان نبود و الله سبحانه و تعالی می‌فرماید: ﴿فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ

لَنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ  
لَأَنْفَضُوا مِنْ حَوْلِكَ﴾ [آل عمران:  
159] (و از روی رحمتی از طرف  
الله [تعالی] برای آنها نرم شده‌ای و  
اگر درشتخو و سنگ‌دل بودی از  
دور و اطرافت پراکنده می‌شدند).  
همچنین به صحابه رضی الله عنهم امر می‌  
فرمود تا بشارت دهنده باشند و  
تنفیر ایجاد نکنند و آسان بگیرند و  
سخت‌گیری ننمایند<sup>۱</sup>.

---

<sup>۱</sup> - اشاره دارد به حدیث صحیح

در سیره‌ی ابن اسحاق خوانده‌ام که  
وقتی واقعه‌ی بدر تمام شد و  
صحابه رضی الله عنہم هفتاد نفر از قریش را  
کشتند. صحابه رضی الله عنہم همراه رسول صلی الله علیہ و آله و سلم  
به مدینه بازگشتند و اهل مدینه به  
دیدار آنها رسیدند و به آنها گفتند:  
با آنها - یعنی قریش - چه کار  
کردید؟ یکی از صحابه رضی الله عنہم از روی  
خرمّی ناشی از پی‌روزی و افتخار

---

بخاری(بخارایی) 69 و 6125؛ صحیح مسلم  
4622 و 4626؛ سنن ابوداود 4837.

و یاری شدن، گفت: «ما کسی را ندیده‌ایم. چهارپلیه‌ان و جنبندگان را دیدیم و آنها را کشتیم و برگشتیم» و این در حالی بود که معلوم بود که قریش اشراف و سرورانی بودند و از باهوشترین مردم بودند، ولی الله متعال آنها را گمراه نموده بود. پيامبر ﷺ فرمود: «مه! أَوْلَئِكَ الْمَلَأُ»<sup>۱</sup> (این چندین

---

<sup>۱</sup> - المعجم الكبير طبرانی 13658؛ مسند البزاز

نگو! آنان رئیسانی بودند) به لیدن  
معنا که چرا لیدن گونه سخن می-  
گویی؟ آنان رئیسانی بوده‌اند، آنان  
در هر حالتی اشراف می‌باشند و  
یکی از آنها به مانند یک قبیله  
است، ولی الله تعالی آنان را گمراه  
نموده است. آنان ابولهب، ابوجهل،  
ولید بن مغیره و عاص بن وائل  
بودند. آنان جلودار بوده و نزد آنها  
کرم، شجاعت و نظر وجود داشت،  
ولی آنها از شیطان تبعیت کردند و

او آنها را گمراه نموده و الله تعالى  
آنان را مغلوب گرداند. برای  
دشمنان آشکار نگردانید که می-  
خواهید او را شکست دهید و با  
سخنی که شایسته‌ی او می‌باشد، با  
او برخورد نمایید. عیسی علیه السلام  
خواست که به راهی داخل شود.  
عیسی علیه السلام به سگ گفت: با سلام  
دادن عبور کن! گفتند: ای روح  
الله! به سگ می‌گویی تا با سلام  
دادن عبور کند! فرمود: نمی‌خواهم

زبانم به یهوده گویی عادت کند.  
پیامبر ﷺ می فرمود: «لَيْسَ الْمُؤْمِنُ  
بِالطَّعَانِ وَلَا اللَّعَّانِ وَلَا الْفَاحِشِ وَلَا  
الْبَذِيءِ»<sup>۱</sup> (مؤمن طعن به زننده،  
بسیار لعنت کننده و بد دهان و  
یهوده گونه نمی باشد). مسلمان به  
مانند درخت نخل می ماند، اگر آن

---

<sup>۱</sup> - سنن ترمذی 1977 و شیخ آلبنی حدیث را  
صحیح دانسته است. مسند احمد 3948 و شیخ  
شعیب الارنؤوط اسناد این حدیث را صحیح  
دانسته است.

را با سنگ بزنید، برای شما خرما  
می‌اندازد. وقتی کسی به مسلمان  
دشنام می‌دهد، او می‌گوید: سلام  
بر شما! ﴿وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ  
قَالُوا سَلَامًا﴾ [الفرقان: 63] (و  
وقتی جاهلان آنان را مورد  
خطاب قرار می‌دهند، می‌گویند:  
سلام [بر شما]). به حاتم طائی  
جاهلی بنگرید که قانون اساسی  
اخلاق را با فطرش بیان می‌دارد:

وَكَلِمَةٌ حَاسِدٌ مِّنْ غَيْرِ جَرْمٌ سَمِعْتُ،  
فَقُلْتُ مُرِّي فَاَنْفِذْنِي  
وَعَابُوهَا عَلَيَّ وَلَمْ تَعْبَنِي وَلَمْ يَنْدِي  
لَهَا اَبْدًا جَبِينِي  
پس کسی که به شما دشنام می-  
دهد، با او تسامح نمایید و به او  
بگویید: سلام و سلامتی بر شما!  
در این صورت است که الله تعالی  
در عوض آن منزلت و عزت به  
شما می دهد، زیرا الله متعال از  
کسانی که ایمان آورده اند، دفاع

می‌نماید و مردم نیز طرف کسی هستند که به او دشنام داده شده است و طرف کسی نیستند که او دشنام می‌دهد. درباره‌ی سه پیره‌ی امام بزرگ و زاهد، امیرالمؤمنین عمر بن عبد العزیز - الله تعالی از او راضی باشد و ما و او را در بهشت‌های پر نعمت کنار یکدیگر جمع نماید - خولندم که او نماز شب را در مسجد بنی‌امیه بجای می‌آورد و در آن زمان خلیفه‌ی

مسلمانان بود و برای دوازده دولت  
حکم می نمود. چراغ خاموش شد  
[و محیط تاریک گردید]، در نتیجه  
پای او به پای شخص خوابیده‌ای  
خورد و آن شخص بیدار شد و  
گفت: آیا خری هستی که مرا لقد  
می‌کنی؟ او گفت: خیر من عمر بن  
عبدالعزیز هستم و خر نمی‌باشم!

سالم بن عبد الله بن عمر عالم  
بزرگی بود که مردی در طواف راه  
را بر او بست و آن مرد رو به وی

نمود و او گفت: تو مرد بدی هستی. گفت: کسی غیر از تو مرا نشناخته است! همچنان این ابوبکر صدیق رضی الله عنه است که وقتی مردی می‌خواست به او دشنام دهد و به وی گفت: «قسم به الله، دشنامی به تو می‌دهم که همراهت وارد قبرت شود» ابوبکر رضی الله عنه گفت: «این [دشنام] همراه تو وارد قبرت نمی‌شود و همراه من وارد قبرم نمی‌شود!». این اوصاف مؤمنان است

که الله سبحانه و تعالی آن را در کتاب عزیزش بیان داشته است. تا زمانی که ما این کتاب را همراه خود داریم، اخلاق را از آن می‌آموزیم و از این رسول گرامی صلی الله علیه و آله تبعیت می‌کنیم.

### 13- انتخاب مکان مناسب برای گفتگو:

نیکوتر آن است که جمع شدن، در حلقه‌ای صورت گیرد که اهل علم و اهل نظر صحیح و رشد یافته در

آن وجود داشته باشد و نه در  
 مکانهای عمومی: ﴿قُلْ إِنَّمَا  
 أَعْظُمُ بَوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مَثَنِي  
 وَفُرَادَى ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِكُمْ  
 مِنْ جَنَّةٍ إِنَّ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ لَكُمْ بَيْنَ  
 يَدَيْ عَذَابٍ شَدِيدٍ﴾ [سبأ: 46]

(بگو: فقط شما را به یک چیز پند  
 می‌دهم و آن این که برای الله، دو  
 نفری و تنهایی برپا شوید و تفکر  
 نمایید که همنشین شما دیوانه  
 نمی‌باشد [و] فقط ترساننده‌ای [از

عذاب الله تعالى] برای شما، قبل از  
عذابی شدید می باشد).

منظور این است که انسان تنها  
بنشیند و تفکر نماید، زیاده را در  
تنهایی ذهن آرامش می گیرد و آن  
فکر برای انسان خصلتی می شود  
و می تواند دربارهی مسألهی  
خاصی تفکر نمود و اینجاست که  
آن مسأله برای انسان واضح می -  
شود. یا آن که دو نفری این کار را  
انجام دهید، ﴿مَثْنَى وَفُرَادَى﴾ [سبأ:

46] (دو نفری و تنها). به طور  
مثال تو و همکارت به طور  
جداگانه. همچنان نیکوست اگر  
گفتگو در مکانی صورت گیرد که  
در آن اهل نظر و علم و اهل  
رشدیافتگی و بصیرت در آن جمع  
شده باشند و این اجتماع در مکان  
عمومی نباشد که کوچک و بزرگ  
و افراد احمق در آن وجود داشته  
باشند، زیرا نتیجه این می شود که  
در آن امور زشت به وقوع

می‌پیوندد و دیگر گفتگویی وجود  
نداشته باشد، بلکه فقط جار و  
جنجال و آشفتگی ایجاد می‌شود!  
این امر پسندیده‌ای نمی‌باشد و  
باید این را هم در نظر داشت که  
اگر گفتگو به جار و جنجال کشید  
نباید آن را در مسجد انجام داد،  
زیرا مسجد محل عبادت است.

پيامبر ﷺ با بعضی از مردم در  
مسجد گفتگو نمود، وای گفتگوی  
او، گفتگویی آرام و برای رسیدن

به حق بود. کسانی که در مقابل او بودند، از افراد عاقل بودند، همان کسانی که دشنام و فحاشی از آنان در هیچ یک از خانه‌های الله عَلَيْهِمُ السَّلَامُ سر نمی‌زد و قداست چنین مکان پاکی را ناپاک نمی‌کردند.

قبل از خاتمه:

ما می‌خواهیم امری را بیان داریم و هدف از این سخنان و امثال آن که اهل علم آن را بیان می‌دارند، این است که ما دعوت اسلامی را به

دوش می کشیم، همان دعوتی که  
الله تعالی توسط آن به ما شرف  
داده است و می خواهیم تا مردم  
توسط آن منفعت ببرند. ما با مردم  
درباره‌ی مسائل اقتصادی،  
مهندسی یا پزشکی بحث و گفتگو  
نمی‌نماییم، بلکه فقط هدف ما این  
است که تمامی مردم وارد بهشت  
شوند. وقتی این راه از طریق  
خشونت و تندروی و سختگیری  
پیموده شود، برای چه بلید بر این

راه قرار داشته باشیم؟ پی امبر ﷺ [به  
 علی رضی الله عنه] فرموده است: «فَوَاللَّهِ لَأَنْ  
 يَهْدِيَ اللَّهُ بِكَ رَجُلًا وَاحِدًا خَيْرٌ  
 لَكَ مِنْ أَنْ يَكُونَ لَكَ حُمْرُ النَّعَمِ»<sup>۱</sup>  
 (قسم به الله! اگر الله [تعالی] توسط  
 تو یک مرد را هدایت نماید، برای  
 تو از گله‌ی شتران قرمز<sup>۲</sup> بهتر

<sup>۱</sup> - صحیح بخاری (بخارایی) 2941 و 3009 و  
 3701 و 4210؛ صحیح مسلم 6376؛ سنن  
 ابوداود 3663.

<sup>۲</sup> - شتر قرمز در آن زمان حکم خودروهای مدل  
 بالای امروزی را داشت. (مترجم)

است). پس وقتی چندین راهی باعث می‌شود تا توسط آن مردم به دست ما هدایت شوند، پس آن راه راهی پیماییم. راه گفتگو و بحث با سخنی آرام، قبول کردن نتایج، شنیدن به سخنان مردم و احترام گذاشتن به آنها به شکلی که در خاطر نگنجد می‌باشد، حتی اگر مردمانی در طرف مقابل ما بودند که نماز نمی‌خواندند و یا آن که به مواد مخدر اعتیاد داشتند و

یا آن که والدین خود را آزار می‌دهند -  
دادند و صله‌ی رحم را ترک می‌کنند -  
کردند و این وقتی بهتر می‌شود که  
الله تعالی وجود اشخاصی مهربان،  
عاقل و عالم در کنار ما قرار دهد  
و در نتیجه به هدایت عادت کنیم.  
نفس‌های بشر به طور فطری  
حق‌گرا و پذیرنده‌ی فضیلت و  
ناپسند داننده‌ی پستی می‌باشند.  
در زندگی‌ام فاضلانی را دیدم که  
الله تعالی به دست آنان افراد

بسیاری را به سبب دینداری، رقت  
قلب، نوع گفتگو و خوب قانع  
کردن مردم، هدایت نموده است.  
چنین شخصی در زبان عربی  
«غسیل الدماغ» (پاک کننده‌ی  
فکر) نامیده می‌شود و کتابی وجود  
دارد که بالین نام نامیده شده  
است: «کیف تغسل دماغ  
الآخرین» (چگونه فکر دیگران را  
پاک نماییم؟) به این معنا که  
چگونه آنها را قانع کنیم؟

هدف لاین است که توسط چنین  
گفتگویی عقلهای مردم، متوجهی  
الله تعالی شود. از روشنفکری لاین  
نمی‌باشد که با مردم فقط درباره‌ی  
نظریات نسبی یا اعجاز علمی یا  
اکتشافات و اختراعات گفتگو  
نماییم، بلکه هدف بزرگتر لاین  
می‌باشد که با آنان گفتگو نماییم تا  
هدایت شوند و به سوی  
پروردگارشان بازگشت نمایند و  
این گفتگو زیر لاین سایه می‌باشد:

﴿قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى  
كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا  
اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ  
بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ  
تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ﴾

[آل عمران: 64] (بگو ای اهل

کتاب! بیایید به سوی سخنی که  
بین ما و شما یکسان است و آن  
این است که غیر از الله را نپرستیم  
و ذره‌ای به او شرک نوزیم و  
بعضی از ما بعضی دیگر را

خدایانی به غیر از الله بر نگیرند!  
پس اگر روی برگردانند، بگویند:  
گواهی دهید که ما تسلیم شدگان  
[امر الله تعالی] هستیم).

هدف از گفتگو با برادران مسلمان،  
گفتگو در اختلاف تنوع است، تا  
آن که ما و آنها بازگشت نموده و  
در مسائلی که بین ما با آنها  
ارجحیت وجود دارد، اتفاق نظر  
بیابیم. به برادران می‌گوییم: اگر در  
گفتگو درباره‌ی مسأله‌ای، جدل به

وجود آمد، آن بحث را قطع  
نمایید. شیخ محمد بن صالح  
عثیمین رحمه الله را در مجالس  
این گونه می‌دیدم که وقتی مردی  
در مقابل او بود که جز نظر  
خودش را نمی‌دید، می‌گفت:  
موضوع به پایان رسیده، زیاده را تبدیل  
به جدل شده است. بعضی از مردم  
هستند که دلایل صحیح و برهان -  
های قطعی برای آنها آورده می -  
شود، ولی آنها تکبر ورزیده، عناد

می‌کنند و بر نظرشان پافشاری  
می‌نمایند. با چنین شخصی نبلید  
گفتگو را ادامه داد، ولی باز هم با  
او بدرفتاری نمی‌کنیم و با قسوت  
قلب با او برخورد نمی‌نماییم.

امامان مثل امام شافعی و امام  
احمد رحمهم الله که مردمان پاک  
و با علمی بودند، در مسائل  
بسیاری با یکدیگر اختلاف نظر  
داشتند و این چنین بوده است  
وضعیت کسانی که از آنها نیز بهتر

بوده‌اند و آنان همان صحابه‌ی  
پيامبر ﷺ بودند که آنان نيز با  
يکديگر اختلاف نظر داشتند.

توصيه‌ی من به عزيز زانم اين است  
که در مسائل اختلافی به اين  
حديث که پيامبر ﷺ آن را در نماز  
شب می‌گفت، رجوع کنند: «اللَّهُمَّ  
رَبَّ جِبْرِيلَ وَمِيكَائيلَ وَإِسْرَافيلَ  
فَاطَرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ عَالِمَ  
الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ أَنْتَ تَحْكُمُ بَيْنَ  
عِبَادِكَ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ

أَهْدِنِي لِمَا اخْتَلَفَ فِيهِ مِنَ الْحَقِّ  
بِإِذْنِكَ إِنَّكَ أَنْتَ تَهْدِي مَنْ تَشَاءُ  
إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ<sup>1</sup> (يا الله!  
پروردگار جبرئیل و میکائیل و  
اسرافیل! آفریننده‌ی آسمانها و  
زمین! داننده‌ی غیب و آشکار! تو  
بین بندگانت در آنچه اختلاف  
می‌ورزند حکم می‌نمایی، درباره‌ی

---

<sup>1</sup> - سنن ابوداود 767؛ سنن ترمذی 3420؛  
سنن نسائی 1625. شیخ آل‌بانی سند ترمذی را  
صحیح دانسته است.

چیزی از حق که در آن اختلاف  
وجود دارد، مرا به اذن خودت  
هدایت فرما! تو هر که را خواهی  
به راه مستقیم هدایت می‌نمایی).  
بر انسان است که اگر امری از  
امور برایش سخت آمد، زید باد  
استغفار نماید تا آن که الله تعالی  
برای او در هر ناراحتی گشایشی  
ایجاد نموده و از هر تنگی محل  
خروجی قرار دهد و از جایی که  
به حساب نمی‌آورد، او را روزی

دهد. انس بن مالک رضی الله عنه لیدن گونه  
بود که وقتی کسی با او جدل می-  
نمود بس یار می گفت: «لا حول  
ولا قوه الا بالله» (هیچ تغییرو  
قدرتی می باشد، مگر از جانب  
الله). بعضی از امامان لیدن گونه  
بوده اند که وقتی کسی با آنان  
گفتگو می کرد، می گفتند: «الله الله  
ربی لا اشرك به شیئاً» (الله الله  
پروردگار من است و ذره ای به او  
شرك نمی ورزم)، بعضی دیگر

می‌گفتند: «لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ  
 إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ» (هـ یح  
 معبود و پرستش شونده‌ی برحق‌ی  
 جز تو وجود ندارد، پاک و منزّه  
 هستی و من از ظالمان بودم).  
 ﴿فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا  
 فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ  
 يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ [البقره:  
 213] (پس الله کسانی را که ایمان  
 آورده‌اند را به اذن خودش هدایت  
 می‌نماید، برای آن که از آنچه از

حق در آن وجود دارد، اختلاف  
نورزیدند و الله هر که را بخواهد به  
راه مستقیم هدایت می نماید).

از الله تعالی درخواست می نمایم  
تا به ما و شما حق را نشان دهد و  
تبعیت آن را نصیب ما گرداند و  
باطل را باطل به ما نشان دهد و  
خودداری از آن را نصیب ما  
گرداند، او بر هر چیزی تواناست  
و دعا را به نیکویی اجابت می کند.  
از الله تعالی درخواست می نمایم

که از من و شما قبول نماید و  
برای من و شما، توفیق، هدایت و  
راه‌یافتگی را زیاد نماید و صلوات  
می‌فرستم بر پیامبر برگزیده‌ی ما و  
بر آل و اصحابش و کسی که با او  
دوستی نماید.